

با اینکه زبان روزگاریم خونین جگران روزگاریم!

تاریخ از شمایان می‌پرسد:
آیا ما نیز در این خانه سهمی داریم؟

امیرجوهری لنگرودی

andishe.gbg@hotmail.com

چهارشنبه ۱۶ اکتبر ۲۰۲۴ برابر ۲۵ مهر ۱۴۰۳

روزگاران
از: محمود پاینده لنگرودی

کس به یاد کس نمی‌نوشد
هیچکس با هیچکس از دل نمی‌جوشد
روزگارما
روزهای تلخ تنهایی است
نه دلی شاد است
نه سری شیدا
ای شما در راه!
وی شما فردایتان دلخواه!
آن زمان که جمع‌تان جور است
روز شاد و روزگار دیگری دارید
از دل پر حسرت ما نیز یاد آرید

مرداد ۱۳۷۴

چه نیک گفته‌اند: برای درک شاعر باید به سرزمین او روی!

پیشدرآمد

هر پائیز و اکتبر غمبار که از راه می‌رسد، مرا با خود به سال‌های دور می‌برد. با اینکه سه سالی است که مجبور به بستن مرکز فرهنگی اندیشه (پاتوق کتاب اندیشه) شدم ولی دل و جانم با آن محیطی است که بیست و هشت (۲۸)

سال برای آبادانی‌اش تلاش کردم، آبش دادم و دانه‌اش دادم و آنرا به نهالی بارور بدل ساختم. بعد از دو سال کرونا، بدون کمترین چشمداشتی با واگذاری کتاب‌ها به "مرکز آموزشی ایران" به کمترین قیمت ممکن، مجبور به تعطیلی آن شدم.



باری در گوتنبرگ سوئد در دو اکتبر یکی به تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۹۴ یعنی ۳۰ سال پیش و دیگری پنجشنبه شب ۲۹ اکتبر ۱۹۹۸ یعنی ۲۶ سال پیش، دو حادثه خونین زندگی من و خانواده‌ام را به نوعی با نیستی همراه نمود. طبق اطلاع پلیس امینی سوئد (سپو) در اولی، یعنی آتش‌سوزی مرکز کتاب اندیشه مستقیم و به قصد ترور و کشت سرخ من آمده بودند ولی به کاهدان زدند



در حادثه دلخراش دوم ته تغاری خانه‌ی ما «گیلزاد» جانم در کنار ۶۲ تن دیگر خاکستر شد!

در اعتراض به سکوت سازمان امنیت سوئد (سپو) در برابر پیدا شدن جاسوس رژیم جمهوری اسلامی ایران در این کشور!

از شب هنگام ۱۶ اکتبر ۱۹۹۴ که مرکز فرهنگی اندیشه (کتابفروشی و کتابخانه) در مرکزی‌ترین نقطه شهر (خیابان شاه) گوتنبرگ واقع در پشت مرکز تلفن شهر به آتش کشیده شد، تحقیقات کارشناسان پلیس جنایی و امنیتی (سپو) طی گزارشی اعلان داشت: «عاملین این جنایت از بنزین اتومبیل برای ایجاد حریق استفاده کرده‌اند» و همین مقامات این عمل را مساوی: «آتش افروزی به قصد کُشت» نامیده‌اند که خود سنگین‌ترین جرایم در قوانین مجاز و جزایی سوئد محسوب می‌گردد و نیز در تحقیقات پلیس مخفی سوئد آمده است: «این کار به شکل گروهی صورت گرفت و عاملین آن قصد از بین بردن ساکنین این مرکز را در سر داشته‌اند»!



همگان می‌دانند؛ مرکز فرهنگی اندیشه – گوتنبرگ به خاطر اقدامات فرهنگی-اجتماعی و سیاسی و در دفاع از آزادی بیان و اندیشه، حمایت از نظرات سلمان رشدی و محکوم کردن احکام خمینی در حق ایشان، دفاع از سعیدی سیرجانی و برگزاری جلسات سخنرانی برای استاد باقرمومنی و سیمنارو شعر خوانی برای آقایان اسماعیل خویی شاعرو هادی خرسندی نویسنده کتاب "آیه های ایرانی" چهره های فعال اپوزیسیون ایرانی و موارد مشابه، بارها مورد تهدید عوامل مشکوک قرار گرفته و شیشه‌ی آن شکسته شده که پرونده‌ی قطور آن در نزد مقامات امنیتی سوئد موجود است تا اینکه سرانجام در ساعات اولیه شب ۱۶ اکتبر، آن را به آتش کشیدند.

در آن شب، علیرغم واکنش سریع همسایگان، آتش نشانی و پلیس، هزاران جلد کتاب، صدها نوار موسیقی و ویدئویی، وسایل صوتی و بصری، صدها نشریه گروه‌های مختلف اپوزیسیون رژیم شاه و جمهوری اسلامی که در مرکز اسناد آن نگهداری می‌شد، در آتش تاریک اندیشان سوختند.



در آن شرایط برای ما و پلیس امنیتی این پرسش‌ها مطرح بود: آن کس که حضور مرکز اندیشه را تاب نمی‌آورد و بر نمی‌تابید، کیست؟ چه کس و کسانی‌اند که به خاطر رسیدن به هدف خود، نه تنها کتاب می‌سوزانند، بلکه جان‌دها همسایه را نیز که در همان ساختمان سکونت دارند، اینگونه در معرض خطر مستقیم مرگ قرار می‌دهند؟

برای ما دست اندرکاران مرکز فرهنگی اندیشه مشخص بود: آن کس که خاطره‌ی شوم کتاب سوزان‌های جلوی دانشگاه را اینجا نیز بار دیگر زنده کرده و به قول مقامات امنیتی سوئد (سپو): «آتش افروزی به قصد کُشت» را به ثمر رسانیده است، نمی‌تواند کسی جز جمهوری آتشخوار اسلامی ایران، این دشمن قسم خورده‌ی آزادی باشد. مقامات امنیتی در ملاقات حضوری با مسئول مرکز اندیشه (نویسنده این یادداشت بلند)، بی‌هیچ گمان زنی اعلام داشتند: «اگر اینگونه است که شما می‌گویید، شما آنجا را پاتوق سیاسی‌تان کرده‌اید، آن‌ها (جنایت کاران جمهوری اسلامی ایران) هم تحمل چنین اماکنی را ندارند!» پلیس امنیتی برای رها ساختن خود از دست جاسوسان جمهوری اسلامی، محترمانه‌ترین تاکیدش به ما این بود که خودتان را تعطیل کنید تا از شر چنین آتش‌بازی‌هایی آزاد گردید! چنین است بیان ساده‌ی جنایتی که خود سنگین‌ترین جرایم در قوانین مجاز و جزایی سوئد به شمار می‌رود و از همان روز تا به امروز آن پرونده‌ی جنایت به بایگانی سپرده شده است. آمران و عاملان آن ترور و آتش زنی کُورهر آن کس که بوده، هدف معینی را دنبال می‌کرده و آن خاموشی ما است و پلیس مخفی سوئد بدون کمترین واکنشی در قبال این پرونده،

فرصت جنایات دیگر باره را برای جاسوسان رژیم در همین کشور فراهم ساخت.

آنروز مطبوعات سوئدی نظیر: ای داگ (دوشنبه ۱۷ اکتبر ۹۴)، نی هترنا (سه شنبه ۱۸ اکتبر ۹۴)، پرولترن (۲۰ اکتبر ۹۴) به ارائه عکس و خبر از حادثه آتش افروزی اندیشه پرداختند. اضافه کنم: من از آنروز تا به امروز نتوانستم خود را از خجالت ده‌ها همسایه‌ی خود رها کنم که در آن شب دهشت به دستور پلیس مجبور به ترک ساختمان خود شدند و توسط پلیس در ماشین‌های سیار به طور موقت به همراه کودکان خود، ساعت‌ها اسکان داده شدند، چرا که وحشت پلیس و هراس پرسنل اداره آتش‌نشانی، از لوله‌های گاز ساختمان، آنچنان وحشت‌انگیز می‌نمود که به تمام ساکنین ۶ طبقه نیز منتقل شده بود و من شرم‌نده‌ی نگاه‌های محبت‌آمیز آنانی بودم که در آن شرایط نیز به من دل‌داری می‌دادند. برای افکار عمومی ایرانیان شهر که با اجتماع اعتراضی خود در خیابان مقابل کتابخانه و کتابفروشی اندیشه، با قرائن و شواهد غیر قابل انکار در مورد نقش سفارت خانه رژیم جمهوری اسلامی ایران در عملیات ترور و خرابکاری در خارج از کشور، بی‌اختیار انگشت اتهام را به سوی عوامل رژیم برگرداند و با سر دادن شعار: ننگ بر جمهوری اسلامی ایران، خواهان شناسایی عوامل آتش‌سوزی و محاکمه و اخراج آن‌ها از کشور سوئد شدند. اما این انتظار ما و دیگران تا به امروز از جانب پلیس جنایی و پلیس (مخفی) امنیت سوئد (سپو)، پاسخی دریافت نکرده است!

کارنامه دخالتگری پلیس امنیت سوئد در برخورد با جاسوسان رژیم اسلامی سخت منفی است

گفتنی است: در سال‌های اخیر، پلیس (مخفی) امنیتی سوئد (سپو)، تنی چند از جاسوسان جمهوری اسلامی را بی‌سرو صدا از سوئد اخراج کرده است و این اخبار نیز در رسانه‌ها بازتاب داشته است. یک نمونه‌اش دیپلمات ایرانی «رضا تسلیمی» و اخراج بی‌سروصدای ایشان از سوئد. به گواهی جسارت خبرنگاران مترقی در سوئد و نشان دادن یکی- دو فیلم مستند، از جمله فیلم مستند خبرنگار سوئدی «اوسکار هدین» تحت عنوان: «کماندوهای مرگ» پنجشنبه شب ۱۹ سپتامبر سال ۲۰۰۲، در یکی از برنامه‌های پربیننده‌ی تلویزیون کانال سراسری سوئد به نمایش درآمد. فیلمی که نشان داد: دولت و پلیس (مخفی) امنیتی سوئد (سپو)، از تروریست‌های اعزامی جمهوری اسلامی به این کشور آگاه بودند، اما هیچ اقدام پیش‌گیرنده انجام ندادند. باز نکته‌ی گفتنی فیلم این

است که: "جاسوس تحویل داده شده یا بازگردانده شده به ایران به نام «عبدالرحمن بنی هاشمی»، یکی از تروریست‌های رژیم جمهوری اسلامی، در سوئد... بعداً در جوخه‌ی ترور «رستوران میکونوس» در شهر برلین (آلمان) نیز شرکت می‌کند و به همراه سایر کماندوهای مرگ، دبیر کل حزب دمکرات کردستان «صادق شرف‌کندی» و چند تن از همراهانش را در کنار «نوری دهکردی» در همان رستوران میکونوس (برلین)، به مسلسل می‌بندد. دادگاه تاریخی برلین همه دست‌اندرکاران نظام را به عنوان آمران اصلی این جنایت غیباً محکوم کرد و عاملان دستگیر شده را نیز به زندان فرستاد!

نمونه دیگر دخالتگری پلیس امنیتی سوئد را با این گزارش روزنامه آفتون بلادت در تاریخ ماه نوامبر ۲۰۰۳ می‌توان دریافت. روزنامه نامبرده گزارش کرده است: «دو نفر با پاسپورت دیپلماتیک دولتی در سوئد، به نام‌های «حمید فروغی» و «هوشنگ امیرمستوفی» در حال شنود و فیلم برداری از اپوزیسیون بلوچستان ایران بودند، دستگیر و به ایران برگردانده شدند...»

روزنامه سوئدی آفتون بلادت، درباره این جاسوسان ایرانی رژیم جمهوری اسلامی اضافه می‌کند: «دادستان سوئد، حکم بازداشت آن‌ها را صادر کرده است. اتهام این دو مامور دولتی، جاسوسی بر علیه پناهندگانی می‌باشد که از کشور متبوعه این دو جاسوس دولتی (ایران)، سال‌ها پیش فرار کرده‌اند. پلیس سوئد، در مورد جاسوس بودن آن‌ها هیچ گونه شک و تردیدی ندارد... این دو نفر تحت مراقبت پلیس هستند و قرار است که روز شنبه با پرواز مستقیم هواپیمائی ایران (هما) به تهران برگردانده شوند.» یا با بازپس فرستادن «حسن ارزانی» دیپلمات ایرانی از سفارت ایران در سوئد به جرم جاسوسی علیه فعالان سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۲۰۰۴ در سوئد را می‌توان بر شمرد و آن‌را در ردیف همین کارنامه منفی گذاشت و همین‌طور اخراج رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی از سفارت ایران در استکهلم سوئد طی چند ماه گذشته به عنوان دیپلمات نامطلوب (که سازمان امنیت سوئد وی را به عنوان مامور اطلاعاتی ایران، شناسایی کرده است که از جمله از طریق ارتباط با مجری رادیوی محلی فارسی زبان در استکهلم به فعالیت‌های جاسوسی مشغول بوده است)، که بلافاصله جمهوری اسلامی ایران نیز عکس‌العمل نشان داده و یکی از سفرای سوئد در تهران را نیز اخراج کرد تا عمل پلیس امنیتی سوئد را در برابر افکار عمومی ایرانیان داخل و خارج خنثی کند. و سرانجام جدا از همه موارد نامبرده، می‌توان دیگر عوامل جاسوسی رژیم اسلامی در سوئد را در موجودیت اماکنی همچون: «مسجد امام علی»، «رادیو سحر» و بعداً «رادیو سلام» و دیگر رادیوهای ارزان و سرویس رسان برای سر جنبانی و جاسوسی سفارت و ماموران

اطلاعاتی رژیم و شخص سفیر رژیم اسلامی حسن قشقاوی در استکهلم را نیز به این لیست اضافه کرد که در طی دوره اخیر نقش‌های ویژه خود را بازی کرده‌اند.

و این در حالی‌ست که در طی بیش از دو دهه اخیر - جدا از داستان آتش افروزی مرکز اندیشه که همچنان بی پاسخ مانده است - چندین نفر از فعالین سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در سوئد، توسط تروریست‌های جمهوری اسلامی جان خود را از دست داده‌اند. ماجرای «**عفت قاضی**» در تاریخ ۶ سپتامبر ۱۹۹۰ در شهر وستروس، «**امیر قاضی**»، «**کامران هدایتی (ابوبکر)**» در تاریخ ۱۷ ژانویه ۹۴، «**غلام کشاورز**» کادر شناخته شده حزب کمونیست کارگری ایران ساکن سوئد که برای دیدار مادرش به قبرس سفر کرده بود و در آن جا ترور گردید.

Published November 18, 2005 | Updated September 19, 2009



سرانجام ترور قصابانه استاد تنبور و پیر اهل حق «**خلیل عالی‌نژاد**»، هنرمند کرد آئین یارسان در گوتنبرگ در میان بهت و ناباوری همگان در روز روشن تاریخ ۱۹ نوامبر ۲۰۰۱ در محل ساختمان دولتی آ- بی - اف در سنتروم فرولندا شهر گوتنبرگ (سوئد) به قتل رسید و پرونده‌ی این قتل علیرغم پیگیری مستمر فعالان: «**کمیته پیگیری قتل استاد خلیل عالی نژاد - گوتنبرگ**»، طی سال‌های اخیر و نامه نگاری به وزیر دادگستری پیشین و مراجعه به پلیس و تظاهرات در مقابل ساختمان مرکزی پلیس گوتنبرگ (سوئد) و انعکاس آن در مطبوعات تا به امروز همچنان بی پاسخ مانده است. جانین بعد از ترور و آتش زدن جسد، او را رها کردند و راهی محل اختفای خود شدند. پیکر او در میان اندوه پرشمار یارانش به صحنه کرمانشاه برده شد و دذر میان انبوه دف نوازان یارسانی به خاک سپرده شد. سازماندهی «**کمیته پیگیری قتل عالی‌نژاد- گوتنبرگ**» برای کمک به تحقیقات پلیس تشکیل شد. آنها با وکالت از طرف خانواده **خلیل عالی‌نژاد**، ۲ سال تلاش کردند تا رد پا و انگیزه این قتل را پیدا کنند. رئیس کمیته به همراهی پنجاه نفر معترض دیگر، یک نامه اعتراضی را تسلیم رئیس پلیس ناحیه کرده و تقاضا کردند منابع بیشتری برای این تحقیقات در نظر گرفته شود.

رفیق فرخ قهرمانی رئیس کمیته پیگیری قتل می‌گوید: «ما اطلاعات مربوطه را به پلیس ارائه کرده ایم اما پلیس پاسخی به ما نمیدهد. پلیس خیلی چیزها را میداند اما آنها را اعلام نمی‌کند».... لازم به یادآوری است: البته یک مرد ۳۳ ساله و یک زن ۳۴ ساله مظنون نیز در همین رابطه دستگیر شدند اما دادگاه مدارک مربوط به مقصر بودن آنها در قتل استاد **خلیل عالی نژاد** را کافی ندانست و آنها نیز آزاد شدند. بدین ترتیب راز این ترور ضد انسانی در دل صد ها برگ پیگیری کمیته یاد شده. تا به امروز بلاپاسخ مانده است!

مجید صادقی کیست و نقش و موقعیت او چگونه بر ملا گردید؟

رفیق سالیانم آقای «ربیع نیکو» از برنامه سازان رادیو همبستگی، در تاریخ ۲۸ اکتبر ۲۰۰۶ طی برنامه‌ای ۳۶ دقیقه‌ای ویژه‌ی «مجید»، او را اینگونه معرفی می‌کند: «**مجید صادقی** در سیستم ثبت احوال ایران، فردی دارای هویت است. **مجید دراز گیسوی صادقی**» فرزند محمد مهدی، شماره شناسنامه ۷۱۳۱ صادره از گرگان، اما در سیستم آموزشی و دانشگاهی ایران، چنین شخصی وجود خارجی ندارد. در سیستم قضایی و اداره‌ی اجرایی احکام، او خود شناخته شده است؛ سابقه‌ی زندان دارد، خود نیز منکر نیست و همین را نیز در مصاحبه با سایت استکهلیمیان گفته است – اما واقعیت آنی نیست که به این سایت گفته است.»، ربیع نیکو ادامه می‌دهد: «آقای **امیرفرشاد ابراهیمی** از عناصر شناخته شده انصار حزب الله که بعدها نقش اول پرونده‌ی نوارسازان را به عهده گرفته و چند سال پیش موفق به فرار به ترکیه و پس از آن به دیگر نقاط اروپا شد، او را به نام «**محمد جواد صبور**» می‌شناسد. دلیل زندان رفتن وی را، رشوه خواری در ماموریتی می‌داند که در جهت خرید اقلام فنی از طرف سپاه پاسداران به کشورهای شرق آسیایی مسافرت نموده و بعد از مدتی زندان بودن، در ادرای اماکن تهران که سال‌هاست به عنوان زندان مخصوص پرونده‌های اختلاس، رشوه خواری، چک برگشتی، مواد مخدر، بد حجابی و... از آن استفاده می‌شود، آقای **صادقی** به زندان اوین رفته و همبند چند تن از فعالین دانشجویی می‌شود و خود را دانشجوی جا می‌زند.» در ادامه برنامه آمده است: «**مجید صادقی** از زندان آزاد و به ترکیه می‌رود. البته به عنوان عضوی از رهبران جنبش دانشجویی، تحصیلکرده در رشته پزشکی، او از طریق دفتر یو-ان، سازمان ملل در ترکیه پناهندگی اجتماعی نه سیاسی، یکساله‌ی سوئد را می‌گیرد. طبق قانون این اقامت‌های یکساله، باید سه بار تجدید شود تا تبدیل به اقامت دائم گردد. اما درست در سال سوم، «**مجید صادقی**» به عنوان فردی

ناخواسته و مشکوک حکم اخراج می‌گیرد. چرا؟» باید اضافه کنم: **مجید** در سپتامبر ۲۰۰۳ وارد سوئد شد. وی تا ژانویه سال ۲۰۰۴ در شمال سوئد شهر **امئوزندگی** کرد و سپس به بالای استکهلم شهر **یوله** نقل مکان نمود. نامبرده حدود سه ماه زندگی در شهر **یوله**، به پایتخت سوئد شهر استکهلم آمد و از آن تاریخ در این شهر ساکن شد. «**صادقی**» دارای همسر و یک فرزند است. «**مجید صادقی**» از ابتداء عمده فعالیت‌های خبرگیری و خبررسانی (جاسوسی) خود را در میان متقاضیان پناهندگی ایرانی استکهلم متمرکز کرده بود. قبل از رو شدن ماهیت واقعی «**مجید صادقی**»، برای مقامات امنیتی دولت سوئد و جامعه ایرانیان مقیم استکهلم، او در برخی رادیوهای راست استکهلم، به عنوان صاحب نظر در قوانین و امور پناهندگی و گاهی عضو بلند پایه سازمان ملل در امر پناهندگی و دکتر روانپزشک، حقوقدان، چندی فعال جنبش دانشجویی و روزنامه نگار اصلاح طلب فراری و گاه نیز صاحب نظر و دارنده‌ی اطلاعات ذی‌قیمت هسته‌ای، آگاه به قوانین واحکام اسلامی معرفی می‌شد و به تحلیل مسائل اجتماعی-سیاسی می‌پرداخت.

در قبال ادعاهای ایشان، بعضی متقاضیان پناهنجویی نیز که برای حل گره گاه‌های پناهندگی خویش، به هر خس و خاشاکی هم متوسل می‌شوند، به او هم مراجعه می‌کردند. قول‌ها و وعده و وعیدهای بی معنای **مجید** به عنوان کارشناس امور پناهندگی به پناهجویان و اخاذی‌های کلان مالی از آنان، رفتار مشکوک‌اش را برای مراجعه کنندگان تا حدی بر ملا می‌نمود که با آدم غیرمتعارفی روبرو می‌باشند؛ از این‌رو بتعدادی به او مشکوک شدند و مستقیماً از او شکایت کردند. بدین ترتیب، حساسیت پلیس سیاسی نیز نسبت به او افزایش یافت. بازتاب این حساسیت‌ها و شکایات پناهجویان پای خبرنگار سوئدی «**آندرش یورانسون**» را به میان کشید. نامبرده در روزنامه «**مترو**» در تاریخ ۴ آگوست ۲۰۰۴ گزارش جسورانه‌ای را درباره‌ی «کارمند قلبی سازمان ملل که پناهجویان را فریب داده است» به چاپ رساند.

تعدادی از پناهجویان ایرانی در این گزارش شهادت می‌دهند که این فرد ایرانی به آن‌ها وعده داده است که در ازای دریافت ۵۰ هزار کرون، اجازه‌ی اقامت آن‌ها تأمین خواهد شد. اما این دروغ افشا شد و در پی آن تعدادی از پناهجویان به جرم کلاهبرداری علیه او به پلیس استکهلم شکایت کردند.

در این گزارش، پناهجویان ایرانی از تجربیات تلخ خود در ملاقات با فرد نامبرده و چگونگی فریب خوردنشان هم صحبت می‌کنند. همچنین در گزارش مذکور آمده است که این فرد در رادیوهای ایرانی در استکهلم، خود را کارمند سازمان ملل معرفی کرده و مدعی شده است به واسطه‌ی تماس‌هایش با مقامات

اداره‌ی مهاجرت قادر به تهیه اسناد و مدارک لازم برای حل کلیه مشکلات پناهجویان ایرانی است. به هر رو تنها از پس برملا شدن ادعاهای دروغین **مجید** در نزد پلیس و پناهجویان و بعضی فعالان سیاسی شهر استکهلم و پاره‌ای پیگیری‌های آنان، «**مجید صادقی**» عقب نشینی موقتی و تاکتیکی کرده و مدتی از انظار خود را دورنگه می‌دارد. اما پس از گذشت دوره‌ی کوتاهی، این بار در سیمای و هیکل جدیدی به شکل تهیه‌کننده و مجری برنامه‌های سیاسی رادیوی محلی فارسی زبان «**آوا**» در استکهلم به صحنه باز گردانده می‌شود.

«**مجید صادقی**» در سیمای جدیدش به دور از داعیه‌های دوره‌ی قبل، یعنی دفاع از حق پناهندگی، این بار به مصاحبه با چهره‌های داخل کشور ایران نظیر: «**ابراهیم یزدی**» و پاره‌ای نمایندگان دوره هفتم مجلس شورای اسلامی نظیر: «**میردامادی**» معاون کمیسیون امنیت ملی، «**بروجردی**» مسئول کمیسیون امنیت ملی و حتی **پسر «منتظری»** می‌پردازد و با چهره‌های خارج از کشور به مانند: «**ابوالحسن بنی صدر**»، «**علی اصغر حاج سیدجوادی**»، «**داریوش همایون**»، «**کامبیز روستا**»، «**علیرضا نوری‌زاده**»، «**حسین باقرزاده**»، «**حسین لاجوردی**»، «**مهرداد درویش پور**» به دفعات، به قولی "نرد عشق" می‌انداخت! در همین رابطه از قول آقای «**ربیع نیکو**»، برنامه ساز رادیو همبستگی آمده است: «برای آن بخش از ایرانیان سیاسی مخالف جمهوری اسلامی که در این ۲۷ ساله با جمهوری اسلامی در تمامی اشکالشان؛ استحاله طلبی، اصلاح طلبی، دوم خردادی، رفراندومی و... مرزبندی مشخص داشته‌اند، روشن است که «**مجید صادقی**»، نشانه‌ی نفوذ جمهوری اسلامی در صفوف اپوزیسیون، گسترش عوامل اطلاعاتی در جمع ایرانیان ساکن خارج، از بین بردن مرزبندی اپوزیسیون و پوزیسیون در قالب مصاحبه‌های به اصطلاح سیاسی خود و به وجود آوردن امکاناتی برای عوامل اطلاعاتی و شخصیت‌های شناخته شده جمهوری اسلامی در ابراز نظراتشان در جمع اپوزیسیون خارج از کشور می‌باشد.» ربیع نیکو ادامه می‌دهد: «برای آن بخش از ایرانیانی که به اصطلاح مخالف جمهوری اسلامی، اما چشم امید به بازگشت تاج و تخت شاهنشاهی بسته‌اند. «**مجید صادقی**» حلقه و اصلی‌یست بین پیوند دو نظام شاه و شیخ، حول محور جدا شدگان اصلاح طلب داخل حکومتی با مشروطه خواهان سلطنت طلب غیر استبدادی!» و در ادامه‌ی گفتار رادیو همبستگی آمده است: «**داریوش همایون و علیرضا نوری‌زاده** در مهمانی رادیویی، "رادیو آوا"ی استکهلم، با حضور مهمانان داخل کشور از جمله؛ خانم «**الهه کولایی**»، «**عباس عبدی**»، «**علیرضا علوی‌تبار**»، «**عبدالله مومنی**» و دیگران... به گفتگو می‌نشینند» بیکباره یاد این اظهار نظر «**داریوش همایون**» در سیمناز

جمهوری خواهان برلین در شهر کلن می‌افتم که ایشان از اکراه و دشواری ارتباط مشروطه خواهان با نیروهای ملی و مذهبی در داخل کشور دم می‌زند و از خرسندی مشروطه طلبان از نزدیکی با سازمان اکثریت یاد می‌کند و اینکه این سازمان وظیفه ارتباط با نیروهای ملی و مذهبی در داخل کشور را دنبال می‌کنند و این عمل بار ارتباط گرفتن آنان را سبک می‌کند (نقل به مضمون) ولی می‌بینیم که خود جناب «**داریوش همایون**» در تحت حمایت مامور امنیتی جمهوری اسلامی و در پیشگاه آقای «**علیرضا نوری زاده**»، از طریق رایزنی با «**راديو آوا**»ی استکھلم بیشتر چراغ به دست این ماموریت را به نام مصاحبه دنبال می‌کرده و همانگونه که «**ربیع نیکو**» در راديو همبستگی گزارش کرده است: «**فراتر** از این «**راديو آوا**»ی استکھلم با یک تلفن خود سفیر محترم جمهوری اسلامی را جهت روشن نمودن اذهان ایرانیان ساکن سوئد به مصاحبه دعوت می‌کند و از خط دیگر تلفن خود از روزی سیاه در تاریخ ملت ایران نظرخواهی می‌کند. ۴ آبان، روز مرگ محمدرضای پهلوی! به قولی جنابان راديو چی؛ "دنبه را با گرگ می‌خورند و گریه را با چوپان سر می‌دهند!"»

حاليا این جناب «**مجید صادقی**» به رغم گزارشات گروه‌هایی از اپوزیسیون چپ به پلیس و سازمان امنیت سوئد درباره‌ی احتمال همکاری این فرد با حکومت ایران و به رغم حساسیت‌ها و بازجویی‌های چندباره‌ی سازمان امنیت سوئد، طرح موضوع درسایت استکھلمیان – که خود به نوعی سؤال برانگیز می‌نماید - و همینطور گفتگوی سایت نامبرده با ایشان، مبنی بر چرایی لغو اقامتش از طرف اداره‌ی مهاجرت در سوئد، که ذهن جامعه ایرانیان مقیم سوئد را به خود مشغول داشته است، به وارونه در تمامی تابستان سال ۲۰۰۶ به عملیات خود در میان اپوزیسیون شدت بخشیده و به‌ویژه روابط نزدیک و تنگاتنگی با مشروطه خواهان برقرار می‌نماید. از سوی دیگر همزمان تلاش می‌کند روابط خود با گروه‌های حقوق بشری را نیز افزایش دهد. برای نمونه در جریان اعتصاب غذای سه روزه استکھلم برای آزادی زندانیان سیاسی در ژولای ۲۰۰۶، فعالانه شرکت می‌نماید و عکس‌هایی نیز از این مراسم و شرکت کنندگان در اعتصاب غذا می‌گیرد و یا با حضور فعال در جریان تظاهرات اعتراضی به قتل نابهنگام «**اکبر محمدی**» در زندان اوین در اوایل آگوست ۲۰۰۶ نیز تلاش می‌کند خود را به گروه‌های دیگر اپوزیسیون نزدیک سازد. او همچنین در چند نشست از مجموعه جلسات گروهی از ایرانیان شهر استکھلم، برای تشکیل «**کمیته دفاع از حقوق بشر در استکھلم**» در آگوست ۲۰۰۶ ظاهر می‌گردد و حتی در یکی از جلسات، مسئولیت نوشتن گزارش جلسه را نیز برعهده می‌گیرد. همین حد از پیشروی جناب ایشان در به اصلاح فعالیت‌های

عام المنفعه شهر استکهلم، وسیله شد که بخش‌های معتدل‌تر اپوزیسیون، به بهانه‌ی "دامن زدن به فضای شایعه" و با این‌که حتی مصاحبه با شخص سفیر جمهوری اسلامی که این شخص پای جناب سفیر را به رادیوها باز کرده، تمایلی به همراهی با اعتراض معترضین در برابر کارهای این آدم از خود نشان ندهند. همین وسیله می‌شد که اینان تاکید ورزند نسبت دادن چنین اتهاماتی به افراد، بدون وجود مدارک کافی، نه تنها به لحاظ سیاسی غیر دمکراتیک و به لحاظ قانونی جرم است، بلکه می‌تواند تا حدی با مسموم ساختن فضای سیاسی و آسان نمودن تهمت زنی به افراد، امر کشف جاسوسان واقعی رژیم را نیز با دشواری روبرو گرداند! این بیان به نحوی درست ولی در شرایطی که سفیر جمهوری اسلامی به همت تلاش‌های کارشناسانه آقای «مجید دراز گیسوی صادقی»، از لانه جاسوسی‌اش به بیرون می‌خزد و با پشتوانه‌ی "رادیو آوا"ی آقای «احد ایرانی»، صدای نحسش به درون خانه‌های مردم برده می‌شود. لانسه کردن سفیر جمهوری اسلامی و جا انداختن آن در محافل ایرانی، یعنی با دست خود نماینده یک رژیم مخوف، یک دولت، یک حکومت فاسد، جنایتکار و سرکوبگر را مشروعیت بخشیدن و ایشان را از پادگانش به بیرون سوق دادن، آنوقت دیگرانی در پرتو مدافعه حقوق بشری، افشاگری اپوزیسیون رادیکال، و چپ را "غیر دمکراتیک" و "دامن زدن به فضای شایعه" قلمداد می‌کنند! درست در چنین شرایطی است که جمهوری اسلامی با به کارگیری جاسوسان خود، حلقه‌ی اعتمادها را می‌شکند و مامورین اطلاعاتی خود را به الطایف الحیلی به خارج می‌فرستد و آنان را به شکل قهرمانان خود ساخته در ویتزین این و آن به اصطلاح رسانه عمومی جا می‌دهد و آن می‌کند که خود می‌خواهد!

آنچه در دسامبر ۲۰۰۶ در سوئد شاهدش بودیم

روزنامه پرتیراژ صبح به نام «مترو» که در شهرهای عمده سوئد مجانی پخش می‌شود طی دو روز با انعکاس گزارشاتى به شرح ماجرای جاسوس شناخته شده ایرانی «مجید صادقی» می‌پردازد. به طوری که طی روز چهارشنبه ۲۰ دسامبر ۲۰۰۶ در صفحه اول خود به قلم خبرنگار آزاد رسانه‌های سوئد «نوری کینو» در گزارش خود می‌نویسد: «جاسوسان ایرانی در سوئد» به افشاء موقعیت این جاسوس می‌پردازد. خبرنگار نامبرده قول پیگیری و ارائه اسناد را به خوانندگان مترو می‌دهد. فردای آن روز پنجشنبه ۲۱ دسامبر در ادامه مطالب خود می‌نویسد: «سپو یک جاسوس ایرانی دیگر را شناسایی نموده است که یک افسر اطلاعاتی است. سپو سکوت کرده است. اما مترو سند محرمانه‌ای در

اختیار دارد که در آن نوشته شده است که جاسوسی وجود دارد که از داخل سفارت ایران عمل می‌کند» و ادامه می‌دهد: «پلیس امنیتی سوئد در خلال یک تحقیقات مقدماتی در رابطه با یک افسر اطلاعاتی شناسایی شده در سفارت ایران اطلاع می‌یابد که شخص "ایکس" در بهار سال ۲۰۰۵ تماس‌های متعددی با این افسر اطلاعاتی و همچنین یک کارمند سفارت داشته است. این تماس‌ها به صورت مخفی در استکهلم صورت گرفته است» (روزنامه صبح مترو، پنجشنبه ۲۱ دسامبر ۲۰۰۶) و سرانجام در روز سوم، جمعه ۲۲ دسامبر ۲۰۰۶ سر و کله «حسن قشقاوی» سفیر جمهوری اسلامی در استکهلم نیز پیدا می‌شود و روزنامه از قول سفیر تیترا می‌کند: «اتهامات سپو بی اساس است. خوب است سپو، همه‌ی کارت‌ها و مدارک ادعایی خود را روی میز قرار دهد. ایشان همچنین خواستار معرفی نام آن افسر و کارمند اطلاعاتی ادعایی شد» به این ترتیب سفارت جمهوری اسلامی بار دیگر با گارد باز عمل کرد تا نسبت به جسارت خبرنگار سوئدی و روشن شدن اسناد غیرقابل انکار منتشره در روزنامه‌ی «مترو» عقب نشینی نکرده و نقش سفارت جمهوری اسلامی در استکهلم به مثابه جاسوس‌خانه‌ی ترور و سرکوب را در دوره‌ی ماموریت خویش کمرنگ نشان ندهد!

فضاحت برخورد «حسن قشقاوی» سفیر جمهوری اسلامی ایران در ملاقات با «مجید صادقی» و یاری رسانی مالی سفارت به این جاسوس و آنچه این سفیر در گفتگوی خود با رادیو سراسری فارسی زبان سوئد (پژواک) اعلام داشت، برای همیشه در اذهان جامعه ایرانیان و شنوندگان و خوانندگان آن مطلب نقش بسته است. ایشان (سفیر) در برابر این پرسش که چرا سازمان امنیت سوئد عنوان کرده که فرد مظنون به جاسوسی از کارمندان سفارت پول دریافت کرده است؟ اعلام می‌دارد: «این فرد اگر پولی از این سفارت دریافت کرده احتمالاً از محل صندوقی ویژه‌ی مالی این سفارت بوده که اختصاص به ایرانیانی دارد که درگیر بحران‌های مالی‌اند. این صندوق نه تنها در سفارت ایران در استکهلم بلکه در همه‌ی سفارتخانه‌های ما موجود است و ما در اینجا بین دو تا سه هزار و نهایت شش تا هفت هزار کرون قرض می‌دهیم و من به کارپرداز صندوق نوشتم و به مدت ۲۴ روز ضمانت ایشان را کردم!» سفیر ایران در استکهلم با سرهم بندی چنین دروغ شاخداری، صندوق اعانه خودشان را در برابر صندوق بیکاری اداره‌ی سوسیال علم می‌کند و انگار که در دل سفارت برای مامورین بی‌بته‌ای همچون «مجید صادقی»‌ها، صندوق دولت رفاه را راه انداخته‌اند. برای اپوزیسیون تبعیدی و مخالف نظام چنین ادعاهایی کمترین ارزشی را با خود به همراه نداشته و ندارد. ما تا به امروز

نقش سفارتخانه‌های تروریستی جمهوری اسلامی در ترکیه، آلمان، سوئیس، پاریس، اتریش، سوئد و سایر نقاط را به دفعات دیدیم که چگونه تیماردار ماموران تروریست رژیم‌اند و آنان را چگونه در مواقع اضطراری و بعد از انجام عملیات‌ها، به نقطه امن خود هدایت می‌کنند و پلیس امنیتی جامعه میزبان را سر کار می‌گذارند. این بازی شخص سفیر جمهوری اسلامی در سطح روزنامه مترو، گفتگو با رادیو پژواک، همه و همه فرار از مخصصه گشاد دامی‌ست که در این مقطع، «مجید صادقی» مَهره سوخته‌ی نظام، روی دست سفیر گذاشته و ایشان نیز به لحاظ بار ماموریت، باید از وجهی نداشت‌هی نظام به هر طریقی دفاع کند. برای ما اینگونه ادعاهای سالوسانه، به اندازه‌ی سر سوزنی تردید در ماهیت کثیف و تروریستی این نظام و سرمداران آن نداشته و این بازی‌های مزورانه کوچکترین خللی در راه مبارزه برای دفاع و پشتیبانی از مبارزات آزادیخواهانه و تقویت صدای مردم و سازمانیابی آنان در براندازی این نظام ضد انسانی ایجاد نمی‌کند.

دلیل بی تفاوتی دولت و نیروهای امنیتی سوئد (سپو) در قبال این جاسوس و دیگر جاسوسان را در چه چیزی باید دید؟

پیشینه آنچه را که تا به امروز شاهد بودیم. جامعه سرمایه داری سوئد به مانند همه‌ی کشورهای معظم سرمایه داری تنها با تامین تقویت سود و سرمایه مالی و پولی کشور خود تعریف می‌گردد. نقش سوئد و ادعای بیطرفی آن در طی این سال‌ها به ما که امروز بعد از طی نزدیک به دو دهه زندگی در این کشور به مانند شهروندان سوئدی خارجی تبار، زندگی می‌کنیم، این را باز شناساند که برای جامعه سرمایه داری سوئد، بیطرفی در اقتصاد و سرمایه مالی راه بجایی نمی‌برد. به گواهی آمار و ارقام تا به امروز انتشار یافته، سوئد در طول هشت (۸) سال جنگ ایران و عراق، بیشترین سلاح‌ها و کامیون‌ها و قایق‌های شناور را تولید و به ایران مستقیم و با واسطه فروخته است. وقتی در یک جامعه‌ای تامین امنیت مالی سرمایه دارانش، برایش حرف اول را می‌زند، حقوق بشر، آدمیت، انسانیت، جان شهروندان، اخلاق و منش به مجاری دست چنم زندگی و تعرفه سیاسی تعریف می‌گردد. بازار ایران برای سوئد به دلیل حجم کلان معاملات اقتصادی و تجاری، بازار امنی است. بنابراین ماهیت نظام ضد انسانی جمهوری اسلامی ایران و ستمی که بر شهروندان آن می‌رود و نقشی که این کشور به اصطلاح بیطرف (سوئد) باید در امر مدافعه از خلق و خوی انسانی پیش گیرد و تقویت بازار را ثانوی بشمارد، بی معنی است. اینکه در آنجا

(ایران) روزانه ده‌ها نفر دستگیر و به زندان سپرده می‌شوند. اینکه شکنجه، اعدام، سنگسار، ترور و بی‌حرمتی به حقوق آدمی و جان و حیات انسانی توسط همین نظام روا داشته می‌شود، همه و همه امر خود دولت ایران تلقی می‌گردد و دولت کارگزار سوئد، چه سوسیال دموکراتش و چه دولت جدید محافظه کارش (مودرات‌ها) خود را در پیچ و خم کریدورای حقوق بشر حبس نمی‌کنند. بلکه میزان صادرات و تامین امنیت سرمایه گذاری در ایران است که حرف اول را می‌زند. چرا امروز خانم وزیر دادگستری باتریس اسک که از حزب دولتی مودرات است و پلیس امنیتی تحت نظارت این وزارتخانه است، در رابطه با جاسوس شناسایی شده‌ی اداره‌ی زیر مجموعه خود، حاضر به اظهارنظر و ارائه پاسخ به مطبوعات نیست؟ این لب فرو بستن وزیر محترم دادگستری را باید در ارتباط مستقیم سود سرمایه بازرگانان محترم سوئد با ایران دانست. همین پوشش اقتصاد مالی و صنعتی دولت سوئد را وا می‌دارد که به راحتی برای تامین امنیت ماها که تبعیدی و آواره از دیار خودیم؛ حاضر نباشد معاملات میلیارد کرونی سرمایه داری سوئد را به پای محاکمه **مجید صادقی** شپشو صرف کند و آن‌را بر ملا سازند. حالا است که ایرانیان طرفدار روابط بازار و تحکیم مناسبات و یا محافظه کاران دو آتشه وطنی بر زبان رانند، خانم وزیر قصد دخالت در کار پلیس مخفی سوئد را به خود نمی‌دهد!

بازخوانی توسعه روابط اقتصادی ایران و سوئد از زبان خبرگزاری‌های دولتی، تا حدی تعجب برانگیز می‌نماید. گزارش خبرگزاری کار جمهوری اسلامی ایران، ایلنا در تاریخ ۳ اردیبهست ۱۳۸۵ از گفتگوی تقضیلی با دبیر اتاق مشترک ایران و سوئد، خبر می‌دهد. در این گزارش نقاط مهمی از روابط و معاملات تجاری دو حکومت ایران و سوئد را دربر می‌گیرد. در بخشی از این گفتگو از زبان «**عبدالرضا رضایی هنجنی**» دبیر اتاق مشترک ایران و سوئد، آمده است: «... بخش اعظم مبلغ مذکور واردات کامیون، اتوبوس ولوو و اسکانیا از سوئد به ایران است که در مجموع حدود ۱۰ هزار کارمند و کارگر در کارخانه‌های سایپا دیزل، ران ایران و عقاب مشغول به کار بوده و قطعات CKD خودروهای تجاری فوق را با درصدی به عنوان تولیدات داخلی، تولید و مونتاژ کرده و به بازار عرضه می‌کنند.» وی افزود: «در حال حاضر دو خط اعتباری بین بانکی میان ایران و سوئد برقرار بوده که در بخش خطوط اعتباری میان مدت بین نورد یا بانک سوئد و ۷ بانک تجاری ایران برقرار بوده و سقف آن ۱/۲ میلیارد دلار است. رضایی دبیر اتاق مشترک ایران و سوئد، در آخر هم گفت: «در بخش خطوط اعتباری کوتاه مدت نیز دو بانک سوئدی نورد یا سوئد بانک با پنج (۵) بانک تجاری ایران قرارداد دارند، ضمن این که نماینده

بانك مرکزی اعلام کرد که مفاد منعقد شده در اجلاس قبلی در رابطه با لزوم بازگشت لاشه ضمانت نامه بانك مرکزی توسط سوئدی‌ها، اقدام مذکور انجام پذیرفته و مشکلی وجود ندارد.» درست در تائید همین اظهارات نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی ایران است که نماینده‌ی ایرانی تبار مجلس سوئد آقای «رضا خلیلی دیلمی»، که امروز از فرصت جابجایی در ترکیب دولت مودرات‌ها به پارلمان سوئد هم راه یافته است نیز اظهارات کارگشایانه خود خبر می‌دهند: «اتاق بازرگانی اسکاندیناوی - ایران بعد از ظهر پنجشنبه ۲۹ تیر ۱۳۸۵ در تهران، فعالیت رسمی خود را آغاز کرد». ایشان می‌فرمایند: «اتاق اسکاندیناوی - ایران یک نهاد کاملاً اقتصادی است و تلاش خواهد کرد تا زمینه‌های گسترش روابط اقتصادی ایران با کشورهای منطقه اسکاندیناوی مانند سوئد، دانمارک، نروژ و فنلاند را بیش از پیش فراهم کند.» و افزود: «دفتر اتاق اسکاندیناوی در سوئد، حدود دو سال پیش تاسیس شده و تاکنون ۵۸۰ شرکت عضو این اتاق شده‌اند و امروز که دفتر این اتاق در ایران تاسیس شد، عضوگیری را در ایران به زودی آغاز می‌کند...» و یادآور شد: «با وجود قدمت زیاد روابط اقتصادی ایران با کشورهای اسکاندیناوی، تاکنون نمایشگاهی از تولیدات ایران در این منطقه برگزار نشده است. این اتاق تلاش خواهد کرد تا تولیدات ایرانی از طریق برگزاری نمایشگاه به این منطقه معرفی شود.»

به گمان من در پرتو چنین گشاد دستی شاهانه‌ای دولت فخریه سوئد در قبال دولت تروریست ایران بر سر پول شویی‌های مالی در دستور کار امروز و درازمدت خود دارد، ما تبعیدیان باید لابد منتظر بمانیم تا آنچه را که سفیر جمهوری اسلامی ایران در استکهلم، «حسن قشقاوی» در اذعانامه‌ی دولت خویش، روز جمعه ۲۲ دسامبر ۲۰۰۶ در گفتگو با روزنامه صبح «مترو»، خواهانش شده؛ یعنی: «توقع یک عذرخواهی رسمی از سوی دولت سوئد» را دریافت و تقدیم حضور دولت بی کفایت و بی صلاحیت «احمدی نژاد» نماید و بار دیگر برای این سرسپردگی نشان جاگیری در جاسوسخانه را به دست آورد. باری اینگونه است که دولت سوئد در برابر آتش افروزی مرکز اندیشه، ترور «عفت قاضی»، «کامران هدایتی»، «غلام کشاورز»، استاد «سیدخلیل عالی‌نژاد»، انعکاس فیم مستند ژورنالیست جسور «اسکارهدین»، و باز تاب خبری گزارشات «آندرش یورانسون» و «نوری کینو» و ده‌ها گزارش و صدها نامه و اعتراض ترجیح می‌دهد سکوت کند و همواره به فعالیت تروریست‌ها و جاسوسان حکومت ایران در این کشور، چشم فروببندند!



حمید نوری (عباسی) با سلام و صلوات تحویل ایران داده شد

شوک آورترین و خیره‌کننده‌ترین خبر سال باز پس فرستادن جنایتکاری با مشخصه «حمید نوری» (عباسی) با آن محاکمه پر سروصدا به ایران بود. «عباسی» در بزرگترین و پرهزینه‌ترین و طولانی‌ترین دادگاه بین‌المللی سوئد، محاکمه گردید، برای من که دنبال کننده تمامی این دادگاه بودم، شوکه کننده‌ترین خبر سال بود.

دادگاه منطقه استکهلم سوئد روز ۱۴ ژوئیه حمید نوری را به دلیل مشارکت در اعدام‌های زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ در زندان گوهردشت کرج، به حبس ابد محکوم کرد. این دادگاه ۹ ماه به‌طول انجامید که در ۹۲ جلسه برگزار و ۳۴ شاکی و ۲۶ شاهد در آن شهادت دادند. لازم به ذکر است حکم حبس ابد نامبرده در دادگاه فرجام خواهی‌اش مجدداً تائید شد. دولت راست سوئد به رهبری «اولف کریسترسون»، نخست وزیر سوئد هم اعلام کرد: که در جریان تبادل زندانی با ایران، یوهان فلودرس و سعید عزیززی در هواپیمای بازگشت به سوئد هستند. این دو نفر اکنون وارد سوئد شده‌اند.

نخست وزیر سوئد گفت: «ایران در مذاکراتی غیرصادقانه برای آزاد شدن حمید نوری از زندان سوئد، از هر دو آنها به عنوان مهره استفاده کرد. او به دلیل جنایات جدی و بزرگی که در دهه هشتاد میلادی مرتکب شده بود، محکوم شده است.»

وظیفه ما در قبال بی تفاوتی مقامات امنیتی و دولت سوئد چیست؟

امروز پرسش اساسی این است: چگونه است که علیرغم این همه افشاگری، باز هم این جاسوس در این کشور پرسه می‌زند و برای عبور از کشوری به کشور دیگر، لحظه شماری می‌کند؟ منظره‌ی آنچه را که در شهر استکهلم شاهدش هستیم به ما نشان می‌دهد وقتی که مسئول رادیوی «آوا»ی استکهلم آقای «احد ایرانی» از شنوندگانش عذرخواهی می‌کند و اعلام می‌دارند که از این شخص

نفرت دارند به خاطر اینکه فریب ایشان را خوردند. به گمانم این نوع برخورد خوب است ولی کافی نیست. انسانیت حکم می‌کند که آقای «**احد ایرانی**» به شنوندگان خود بگوید: چه کسی و کسانی «**مجید صادقی**» را به ایشان معرفی کرده اند؟ چگونه «**مجید صادقی**» سر از رادیوی ایشان درآورده است و مجری برنامه‌های سیاسی رادیو شده؟ بیان آزاد این مسائل هیچ چیزی از ایشان کم نمی‌کند. «**احد ایرانی**» که آقای «**علیرضا نوری زاده**» نیست که معذرت خواهی از مردم در قبال اشتباهات و ساپورت جاسوس اخیر و دیگر ماموران اطلاعاتی که بعدا به خصم خود ایشان نیز تبدیل شدند، در ذات ایشان نباشد! دوستانی به من نوشته‌اند: «**آقای علیرضا نوری زاده که خود را همواره قهرمان بی بدیل مبارزه در شناسایی عوامل اطلاعاتی ایران می‌داند، ایشان که ابتداء مجید صادقی را تأیید کردند و چندی بعدتر از معذرت خواهی مسئول رادیو، او نیز در نفی این مامور صحبت کرد، بدون اینکه حتی یک کلمه معذرت خواهی از مردم را به‌کار گیرد**» برایم بر خورد امروز «**علیرضا نوری زاده**»، تداعی‌گر برخورد ایشان در قبال سرمایه‌گذاری‌اش در قبال مامور اطلاعاتی رژیم «**ذاکری**» در سطح رادیوهای گوتنبرگ بوده است. جناب کارشناس ما «**علیرضا نوری زاده**» وقتی اشتباه می‌کند و افکار عمومی شنوندگان خود را به بازی می‌گیرد و بعد که گندش درمی‌آید، حاضر نیست یک پوزش خشک و خالی هم کند، بلکه صحبت‌های داعیانه سر می‌دهد و راهش را می‌کشد و تشریف می‌برد تا فرصتی بعد و جاسوسی دیگر... وقتی چهره‌های به اصطلاح حقوق بشری خودمانی، آدمی با مشخصه «**حسن قشقاوی**» که پیشینه سپاهگیری و اطلاعاتی در شمال ایران را داشته و امروز مجری سیاست حکومت ترور، حکومت دو کشتار تابستان زندان‌ها، قتلعام مردمان ترکمن، عرب اهواز، کردستان، حکومت قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای را نمایندگی می‌کند را در مجلس سوئد ساپورت می‌کنند. ایشان را به درون رادیوها مهمان می‌نمایند و از کار خود شرمنده هم نیستند، اپوزیسیون ترقیخواه علیرغم نقش مسئولانه‌اش در افشای بی‌چهرگی این نظام، همچنان پراکنده و به شکلی گاه بازدارنده در بسیج افکار عمومی عمل می‌کند، فرصت رویارویی‌ها دشوارتر می‌گردد.

نیروی آزادیخواه و باورمند به سرنوشت عمومی جامعه ایران و حق رای عمومی مردمان کشورمان در برابر کلیت این نظام دین سالار، باید از طریق یک بسیج عمومی از خبرنگاران مستقلی که این چنین با گستاخی و جسارت از موقعیت ما به عنوان تبعیدیان به دفاع بر می‌خیزند، به قوی‌ترین شکل ممکن پشتیبانی کنیم. اگر موجودیت رادیویی، شخصی حقیقی و حقوقی از جانب جاسوسان و کارگزاران نظام زیر گرفته می‌شود، نگوئیم با ما که نیست،

خودشان باید از خود دفاع کنند. روزگاری هم که «کله لارشون» نماینده پارلمان از حزب چپ سوئد، در صدد است تا شکایتی علیه پلیس امنیتی سوئد (سپو) به کارگزار حقوقی پارلمان تسلیم کند، باید مورد مدافعه همه‌ی ما جانبداران آزادی و برابری قرار گیرد. امروز وقتی همین نماینده فریاد بر می‌آورد و می‌گوید: «اطلاعاتی که منتشر شد، شگفت آور است. پلیس امنیتی می‌بایست به مجرد اینکه به جاسوس بودن این فرد مظنون شد، وی را باز داشت می‌نمود»، فردا که تعطیلات سال نو میلادی را پشت سر گذاشتیم؛ همه ما نیز خواستار نه باز پس فرستادن و اخراج «مجید صادقی»، بلکه دستگیری و محاکمه وی باشیم. این کافی نیست که فعالیت جاسوسان را زیر نظر داشته باشیم بلکه باید دولت سوئد را مجبور به علنی کردن داده‌های اطلاعاتی مربوط به جاسوسان و محاکمه‌ی قانونی آنان نماییم.

از نظر ما محاکمه و افشای جاسوسان بهترین روش مقابله با جاسوسان است. در این راه هیچ تردیدی نباید به خود راه دهیم بلکه باید به شکل عمیق و بنیادی همه آزادیخواهان و برابری‌طلبان و همه تبعیدیان و طرفداران شرف و انسانیت، نه دکانداران دو نیش، برسر این مهم یعنی فشار به دولت و مقامات دادگستری سوئد، پشتیبانی از نیروهای مترقی چپ سوئد، خبرنگاران مستقل سوئدی و خارجی تبار را به همه جانبه‌ترین شکل ممکن در دستور کارمان قرار دهیم و از دولت سوئد با همه قوا محاکمه علنی «مجید صادقی» و همه عوامل پشتیبان ایشان را خواستار گردیم.

لینک برنامه رادیو همبستگی - استکهلم :

http://biphome.spray.se/radiohambasteqi/2006_h%F6st/derazgisu061028.ram